فصل‌نامهٔ علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)
دورهٔ ١٤، شمارهٔ ٥١، بهار ١٤٠١، صص٢٦٨-٢٩٤
تاریخ دریافت: ١٣٩٩/٦/٢٥، تاریخ پذیرش: ١٣٩٩/٨/٢٧
(مقالهٔ پژوهشی)
DOI: 10.30495/dk.2022.690482

بررسی نشانه معناشناسی گفتمانی گرماس در منتخب حکایت‌های حدیقه‌الحقیقه سنایی

فرحناز احمدی[١]، دکتر فاطمه امامی[٢]، دکتر شهین اوجاق علیزاده[٣]

چکیده:

نشانه- معناشناسی گفتمانی، برآیند نشانه‌شناسی ساخت‌گرا و نظام روایی مطالعات معنایی است. این دیدگاه، جریان «تولید معنا» را تابع فرآیندی می‌داند که عوامل نشانه -معنایی درآن دخیل‌اند. نشانه- معناشناسی گفتمان، در قالب فرایندها و در ابعاد مختلف‌شناختی، حسّی- ادراکی، عاطفی و زیبایی‌شناختی و... مطرح می‌شود.

پژوهش حاضر با هدف بررسی نشانه معناشناسی حکایت‌های حدیقه‌الحقیقه، با روش تحقیق کتابخانه‌ای و روش تجزیه و تحلیل توصیفی-تحلیلی به سامان رسید. نتیجه حاصل شد که در بررسی نظام‌های گفتمانی موجود در حدیقه‌الحقیقه، گونه‌های مختلف این نظام‌ها ازجمله هوشمند و شوشی، مشاهده می‌شود که نظام‌های غالب گفتمانی حدیقه هم هستند. گفتمان‌شناختی در حکایات حدیقه‌الحقیقه به‌عنوان یک گفتمان عرفانی، از جایگاه مهم‌تری برخوردار است و با توجه به رویکرد چنین گفتمانی، فرآیند شناختی در حکایات حدیقه مسیر متفاوت و گاه گوناگونی را طی می‌کند. در گفتمان‌های شناختی حدیقه سنایی، عواملی همچون ارتباط فعل مؤثر دانستن و باورداشتن با مسألهٔ شناخت مطرح می‌گردد و نیز به ارتباط زاویهٔ دید با شناخت پرداخته می‌شود. هم‌چنین به این نتیجه رسیدیم که در برخی حکایات حدیقه، تولید معنا در بستر آمیختگی طرحواره‌ای به شناخت منجر می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نشانه-معناشناسی گرماس، حدیقه‌الحقیقه، حکایت.

This work is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License.

[١]. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.
Falakam78@gmail.com
[٢]. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.(نویسندهٔ مسؤول)
fatemehemami@riau.ac.ir
[٣]. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.
alizade@riau.ac.ir

مقدمه

پژوهش حاضر بر مبنای رویکرد نشانه - معناشناسی به تحلیل و بررسی حکایات کتاب حدیقه‌الحقیقه سنایی می‌پردازد. در این روش از طریق نظام‌های گفتمانی کنشی و شوشی فرایند تولید و دریافت معنا بررسی می‌شود. نگاه حوزهٔ نشانه – معناشناسی از نشانه‌شناسی ساخت‌گرای محض فراتر رفته و به نشانه‌شناسی پدیدارشناسی می‌پردازد؛ که در آن نشانه‌ها کارکرد صرفا مکانیکی، کلیشه‌ای و از پیش تعیین‌شده نداشته و به نشانه‌هایی متعالی تبدیل گشته‌اند. جریان معناسازی جریانی پویا وسیال است که نشانه‌ها را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و هر نشانه با تعامل با نشانه‌های دیگر جریان معناسازی در گفتمان را رقم می‌زند که الگویی کارآمد برای خوانش نقادانه و درک زیبایی‌های متون کلاسیک و معاصر است.

ریشهٔ روایت‌شناسی را باید در ساختارگرایی و تلاش ساخت‌شناسان در تحلیل متون ادبی و غیرادبی جست، زیرا درک روابط و ترکیب درونی اثرِ ادبی منجر به استخراج نهایی ساختار یک روایت می‌شود. واژهٔ «روایت شناسی» برای اولین بار توسط تزوتان تودورف در کتاب «بوطیقای کامرون» به کار برده شد. او این واژه را مترادف «دانش مطالعهٔ قصه» مورد استفاده قرار داد.

بنیان علم «روایت شناسی» مرهون تلاش افرادی مثل آ.ج گرماس لیتوانیایی، تزوتان تودوروف بلغاری و ژرار ژنت، کلود برمون، رولان بارت و ولادیمیر پراپ؛ است. در این میان پراپ به دلیل انتشار کتاب «ریخت‌شناسی حکایت» زمینهٔ مطالعات گسترده در زمینهٔ روایت را رواج داد. پراپ صد قصّهٔ عامیانهٔ روسی را از یک‌نوع معیّن که به قصّه‌های پریان مشهور است، انتخاب کرد و اجزای سازه‌ای قصّه‌های پریان را به روش خاصّی جدا ساخته و سپس به مقایسهٔ قصّه‌ها برحسب سازه‌های آن پرداخت.

پس از موفّقیت پراپ، گرماس به تکمیل نظریهٔ وی پرداخت و کوشید که الگویی منسجم جهت مطالعهٔ روایت ارائه دهد. آنچه که به کار گرماس جنبه نوآوری بخشید، روش‌مندی مطالعه و بررسی متون یا کلام براساس مکتب فرانسه، در خدمت تجزیه و تحلیل گفتمان بود که نظریهٔ «معناشناسی روایت» نامیده شد. معناشناسی روایت، ابزاری برای فهم متون و کلام از طریق برش در متن است که از این طریق «معنا» به دست می‌آید. در این فرآیند «معناسازی»، کنش و شَوِش، به عنوان عوامل گفتمانی مهم، باعث شکل‌گیری گفتمان و ایجاد تغییر از وضعیتی به وضعیت دیگر و نیز حالت‌های پس از تغییر می‌شوند. درواقع کُنِش، نظام‌های گفتمانی

هوشمند و شَوِش، نظام‌های گفتمانی احساسی را به وجود می‌آورد.

«حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه» اثر ابوالمجد مجدود بن‌آدم متخلص به «سنایی» است که در نزد اهل ادب با نام‌های «الهی‌نامه»، «حدیقه سنایی» و «فخری‌نامه» نیز شناخته می‌شود. این اثر منظوم و به زبان فارسی نگارش یافته است. «در میان آثار سنایی غزنوی حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه از تمایز و تشخص قابل توجهی برخوردار است؛ زیرا در قالب داستان‌های آن، مجموعه‌ای از رمزها، نمادها و کاربردهای آنها به مخاطب ارائه می‌شود. حدیقه‌الحقیقه از منظومه هایی است؛ که بر بسیاری از شاعران تأثیر گذارده است. اهمیت این اثر از آن جهت است که این منظومه عرفانی در قالب مثنوی، محل توجه ویژه عارفان بعد از سنایی و به طور عام، تمام علاقه‌مندان به عرفان و شعر فارسی است.

در این تحقیق به دنبال پاسخ به این سوال هستیم که ویژگی‌های نشانه معناشناختی حکایات حدیقه سنایی کدامند؟ همچنین با توجه به ویژگی‌های نظریه گرماس به این سوال که: نظام‌های گفتمانی مطرح شده در متن حدیقه سنایی کدامند؟ چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟ نیز پاسخ خواهیم داد. با توجه به اخلاقی و عرفانی بودن متن حدیقه سنائی، به دنبال این هستیم تا بدانیم در حکایت‌های حدیقه، کدام نظام گفتمانی نمود بیشتری دارد؟

پیشینهٔ تحقیق

در زمینهٔ بررسی نشانه معناشناسی حکایات حدیقه سنایی تاکنون پژوهشی به سامان نرسیده است، اما بررسی پیشینه تحقیق نشان می‌دهد در بحث نشانه معناشناسی چندین اثر، به زیور پژوهش درآمده‌اند که برخی از آنان در اینجا مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

کتاب «نقصان معنا» (گرماس،۱۳۸۹) در بررسی نشانه معناشناسی احساس و ادراک، نور، جسمانه‌ای، روزنه‌های گریز و اصول و قواعد کلی و حاکم برنظریهٔ معناشناسی حسی ادراکی پرداخته است، وی در این کتاب به تحلیل چند داستان و شاهد مثال به عنوان نمونه نیز اشاره کرده است.

کتاب تجزیه و تحلیل نشانه معناشناسی گفتمان؛ شعیری (۱۳۸۵) که به تجزیه و تحلیل نشانه معناهایی که موجب ایجاد کنش و شوش می‌شود و نشانه‌های حسی ادراکی پرداخته و نمونه‌های فراوانی را برای تبیین این مفاهیم به کار برده است.

کتاب مبانی معناشناسی نوین؛ شعیری (١٣٨٣) که اصول بنیادی نظریهٔ گرماس را تعریف کرده و به واکاوی و بازبینی آن پرداخته است.

عبداللهی، هنگامه (١٣٩٤) در پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد خود با موضوع: تحلیل نشانه معناشناسی منتخبی از غزل‌های حسین منزوی؛ ٢٠ غزل از حسین منزوی را مورد تحلیل نشانه- معناشناسی قرار داده است تا ساز و کارهای تولید معنا را بررسی نماید. نتایج این پژوهش در نهایت نشان می‌دهد که تحت تأثیر عوامل دخیل در تولید معنا، همه گونه‌های گفتمانی اعم از: شناختی، حسی- ادراکی، عاطفی و زیبایی‌شناختی در تعامل با یکدیگر به سر می‌برند و غزل‌های بررسی شدهٔ منزوی، محل بروز گونه‌های مختلف نشانه- معناشناسی است.

روش تحقیق

پژوهش حاضر با هدف بررسی نشانه معناشناسی حکایت‌های حدیقه‌الحقیقه، با روش تحقیق کتابخانه‌ای و روش تجزیه و تحلیل توصیفی-تحلیلی به سامان رسید.

مبانی تحقیق

نشانه- معناشناسی گرماس

«با گذر از نشانه‌شناسی ساخت‌گرا و تقابل‌گرای محض و نظام روایی و برنامه‌گرای مطالعات معنایی، نشانه- معناشناسی گفتمانی مطرح می‌شود»(احمدی،١٣٧٨: ١١). این دیدگاه، جریان تولید معنا را با شرایط حسی- ادراکی، پیوند می‌زند و «برای تولیدات زبانی، نوعی هستی‌شناسی در نظر می‌گیرد»(کنعانی ومیرعلی،١٣٩٠: ١١٨). «در سنّت نشانه‌شناسی ساخت‌گرای سوسوری و حتّی فلسفی، رابطهٔ نشانهٔ دال و مدلول، رابطه‌ای منطقی و بدون حضور عامل انسانی است»(شعیری و وفایی، ١٣٨٨: ١). در نشانه‌شناسی پی‌یرسی (Charle S. Peirce) ، رابطهٔ دال و مدلول، رابطه‌ای متقارن است و هرچند »پی‌یرس» مرجع نشانه را به طور کامل در نظر می‌گیرد؛ اما «به دلیل در نظر نگرفتن عامل حسّی‌ادراکی که فرایند معنا را، هوشمندانه کنترل می‌کند، هنوز نمی‌توان از نشانه- معناشناسی گفتمانی سخن گفت»(شعیری(الف)، ١٣٨٨: ٤٠-٤١). لویی یلمسلف (L. Hjelmslev)، نظریه نشانه‌شناسی سوسور (F. De Saussure) را تکمیل می‌کند و «رابطهٔ زبانی دو سطح بیان و محتوا را جانشین رابطهٔ دال و مدلولی می‌کند»(همان، ٤١). «و با اعتقاد به حضور عامل انسانی، آن را به رابطه‌ای سیّال و ناپایدار تبدیل می‌کند» (شعیری و وفایی، ١٣٨٨: ٢). نظریّهٔ یلمسلف، سرلوحهٔ کار «گرماس(A.J. Greimas)» قرار می‌گیرد. او سطح

بیان را برون- نشانه و سطح محتوا را درون- نشانه می‌نامد و «با مطالعهٔ ترکیبات نشانه‌ها و بررسی ارتباط بین آن‌ها؛ البته از نوع انسانی آن، به تبیین نظریّه‌ای می‌پردازد که زمینهٔ عبور از نشانه‌شناسی ساخت‌گرا را به نشانه- معناشناسی گفتمانی، فراهم می‌کند»(شعیری(الف)، ۱۳۸۸: ٤۳). این رابطهٔ انسانی، به دو روی نشانه، کارکردی حسّی - ادراکی می‌بخشد و سبب پیوند بیان و محتوا با یکدیگر یا نزدیکی، دوری و یا سبقت آن‌ها از هم می‌شود. «این حضور حسّی- ادراکی، با پدیداری‌کردن نشانه در سراسر گفتمان حضور دارد و با کنترل جریان شکل‌گیری معنا، آن را به جریانی شهودی و سیّال تبدیل می‌کند»(شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ٤). «دیدگاه نشانه- معناشناسی، در ارتباط با پدیدارشناسی، به اصل حسّی- ادراکی یا جنبهٔ وجودی نشانه- معناها نزدیک می‌شود»(شعیری، ۱۳۸٦: ۷۰). نشانه- معناشناسی در چنین رویکردی، به نظامی گفتمانی تبدیل می‌شود تا با یکی‌شدن کنش‌گر و کنش‌پذیر، پدیده‌ها در قالب متون تجلّی کرده و سازه‌ای زیباشناختی شکل بگیرد.

نشانه- معناشناسی گفتمانی، در قالب فرایندهای مختلفی مطرح می‌شود که همهٔ آن‌ها، در سیّال‌بودن نشانه- معناها، با هم اشتراک دارند. در این فرایند، نشانه‌ها در همراهی با معناها، به گونه‌هایی سیّال، پویا، متکثّر، چندبُعدی و تنشی تبدیل می‌شوند. نشانه- معناها با همهٔ سیّالیّت خود، تحت نظارت و کنترل فرایند گفتمانی بروز می‌یابند. این فرایند، در ابعاد عاطفی، شناختی، حسّی- ادراکی و زیبایی‌شناختی قابل بررسی است که دو بُعد حسّی- ادراکی و زیبایی‌شناختی اهمیت بیش‌تری دارد؛ به طوری که فعالیت گفتمانی، وجود خود را وامدار این دو جریان است. جریان حسّی- ادراکی، نگاه پدیداری را جانشین نگاه‌های غبارگرفته می‌کند و همین عامل سبب وحدت و انسجام حضوری پدیده‌ها در فضای تنشی می‌گردد. بر اساس این دیدگاه، حضور از دورترین زمان و مکان در گذشته تا دورترین زمان و مکان در آینده سیلان می‌یابد و همین امر سبب سیّال‌شدن گفتمان می‌گردد. فعالیت زیبایی‌شناختی نیز جریانی است که در آن معنا، به عنوان عنصری منعطف جلوه می‌نماید. این انعطاف، نتیجهٔ رابطه‌ای تعاملی بین انسان (شوش‌گر) و دنیاست. همین تعامل باعث می‌شود تا «نوع حضور انسان نسبت به موضوعی که با آن روبه روست، به حضوری حساس تبدیل شود و همین حساسیت حضور، گونه‌های زیبایی‌شناختی را می‌آفریند»(کنعانی ومیرعلی،۱۳۹۰: ۱۱۸).

زاویهٔ دید و شناخت

آنچه مبحث زاویهٔ دید را با شناخت مرتبط می‌سازد، جهت‌مندی آن است. این نکته بر هیچ کس پوشیده نیست که هرگاه پای زاویهٔ دید به میان می‌آید، دید خود را به سمت و سویی خاص معطوف می‌کند؛ به همین دلیل است که زاویهٔ دید را جهت‌دار می‌دانیم. جهت‌مندی زاویهٔ دید حکایت از مسیر توجه یا سیر نگاهی دارد که به سوی چیزی یا کسی سوق پیدا کرده است، این جهت‌مندی زمانی معنا می‌یابد که آن را غایت مند نیز بخوانیم.

پیر اوالت(P. Ouellet) معتقد است که «هرگاه صحبت از زاویهٔ دید به میان بیاید، باید بر یک مبدأ و مقصد و مسیر توجه که از مبدأ تا مقصد جریان می‌یابد، اندیشید»(به نقل از عبداللهی، ١٣٩٤: ٢٥). همین سه نکته است که از زاویهٔ دید، عنصری شناختی می‌سازد؛ چرا که این مجموعه بر توجه خاصی استوار است که خود ریشه در رابطهٔ حسی- ادراکی دارد. بر این اساس:«زاویهٔ دید جریانی است که با فعالیتی حسی- ادراکی آغاز می‌گردد و به عملی شناختی منجر می‌شود. علت شناختی بودن این عمل آن است که نگاه یا توجه، از میان همه موارد بر یک مورد ممکن معطوف گشته و آن را غایت اصلی خود قرار می‌دهد»(شعیری،١٣٨٥: ٧٥).

ارتباط بُعد شناختی و فعل دانستن

فعل «دانستن» یکی از افعال مؤثری است که سبب می‌شود عملی با شرایط تحقق خاصی انجام پذیرد و «مهم‌ترین فعلی که با مسألهٔ شناخت مرتبط است، فعل-دانستن- می‌باشد» (همان، ٥٣) و از آن‌جا که فعل دانستن، از عاملی به عامل دیگر منتقل می‌گردد، می‌توان آن را با مسألهٔ شناخت مرتبط دانست.

باید توجه داشت که باور شکل گرفته سبب می‌شود که شناخت و دانستن بروز کند؛ یعنی ابتدا باور شکل می‌گیرد و بر همین اساس شعیری معتقد است که «باور می‌تواند مقدم بر- دانستن- و شناخت واقع بشود»(همان،٦٠). «شناخت به دو دستهٔ «فنی» و «اسطوره‌ای یا شوشی» تقسیم می‌شود»(عبداللهی،١٣٩٤: ٦٩).

فرایند حسی- ادراکی و زیبایی شناختی

دال و مدلول و رابطهٔ بین آن‌ها نمی‌تواند به تنهایی پاسخگوی تولیدات نشانه- معنایی باشد؛ زیرا در بسیاری از مواقع به ویژه در گفتمان‌های پند آموز، جریانات حسیِ فراوانی در تولید معنایی دخالت دارند که نمی‌توان آن ها را نادیده گرفت. فرآیند حسی- ادراکی در تولید معنا،

سه شاخصه دارد:

الف. احساس و ادراک برونه‌ای

«هنگامی که راوی از میان همه انسان‌های اطراف خود، متوجه یک شخص می‌شود، او را نشانه رفته است و احساس و ادراک برونه ای شکل می‌گیرد»(عبداللهی،۱۳۹٤: ۷۲).

ب. احساس و ادراک درونه‌ای

«زمانی که فردی مورد قضاوت قرار می‌گیرد، وارد درونهٔ ذهنی راوی شده است و این قضاوت نشان از احساس و ادراک درونه‌ای است»(شعیری،۱۳۸۵: ٦۱).

ج. احساس و ادراک جسمانه‌ای

«در این مرحله، نسبت به چیزی که نشانه گرفته شده است، عکس‌العمل نشان داده می‌شود. در این بخش، گفته‌پرداز به نوعی عکس‌العمل زبانی که نتیجه قضاوت درونه‌ای است، می‌رسد» (عبداللهی،۱۳۹٤: ۷۲).

آمیختگی طرحواره‌ای

مندلر(Mandler, J.) فرایند شکل گیری طرحواره‌های تصویری را با توجه به توصیف دوبارهٔ تجربه‌های فضایی از طریق فرایندی که آن را تحلیل معنای شناختی می‌نامد تعریف می‌کند. وی اینگونه ادعا می‌کند که «یکی از دلایل وجود ظرفیت مفهوم سازی، طرحواره های تصوری هستند که در آنها ساختار فضایی بر ساختار مفهومی منطبق می‌شود»(Mandler, 1984: 597).

به عبارت دیگر، تجربه‌ای که از طریق بدن‌مندی (که ما از آن به عنوان تجربه جسمانه‌ای یاد می‌کنیم) برای ما معنادار می‌شود و پایه‌های مفاهیم بنیادی‌تری را در ما شکل می‌دهد. به هر حال، نظریه طرحواره تصوری تلاشی با ارزش در جهت ایجاد ارتباط بین ساختار مفهومی و ماهیت بدن مندی تجربه به حساب می‌آید. به این ترتیب می‌توان گفت که نظریه طرحواره‌ای منعکس‌کنندهٔ اولین اصل معناشناسی شناختی، یعنی نظریه شناخت بدن‌مند است.

فوکونیه و ترنر(Fauconnier, G & Mark Turner) بر این عقیده هستند که «انسان‌ها تظاهر می‌کنند، تقلید می‌کنند، دروغ می‌گویند، فریب می‌دهند، الگوهایی را می‌سازند و فرضیه‌هایی را ارائه می‌دهند»(Fauconnier &Turner,2002: 217). انسان به لحاظ ذهنی توانایی خارق‌العاده‌ای در ساخت امور غیرواقع دارد و این توانایی به ظرفیت او در تلفیق مفهومی وابسته است. «انسان‌ها می‌توانند سناریوهای مختلفی را تولید کنند و در ذهن خود برونداد آنها را کنترل

نمایند و انتخاب‌هایی را انجام دهند. درک این سناریوهای جدید و پیچیده تقریباً در هر قلمرویی اتفاق می‌افتد و استنباط‌ها و انتخاب‌های جدیدی را ممکن می‌سازد» (Fauconnier ,2007: 10).

«صورت‌های یکسان زبانی در بافت‌های مختلف می‌توانند با آمیختگی‌های متفاوتی همراه باشند. این مسئله طبیعی است. چراکه شناخت پشت صحنه که به تکوین و ظهور معنا منجر می‌شود تا حد زیادی ناخودآگاه است و زمانی که معنا ظاهر می‌شود معمولاً دیگر دلیلی نیست تا به دنبال معنایی جایگزین باشیم»(Fauconnier &Turner,2002: 217).

همچنین فوکونیه بر این باور است که «دانش طرحواره‌ای ما به همراه قالب‌ها و ساختارهای پایه‌ای آنها که در مجموعه‌ای از فضاهای ذهنی شرکت دارند، در حافظهٔ بلندمدت ذخیره و در هنگام ساخت معنا به صورت پویا در حافظه کوتاه مدت به کارگرفته می‌شوند.» (Fauconnier ,2007: 12).

حدیقه‌الحقیقه

««حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه» که به نام‌های «الهی‌نامه»، «حدیقه سنایی» و «فخری‌نامه» نیز شناخته می‌شود، از منظومه‌های بنام بانی شیوه شعر عرفانی، ابوالمجد مجدود ابن آدم، متخلص به سنایی است که به زبان فارسی و در پایان ربع اول قرن ششم، به‌نام بهرام‌شاه نوشته شده است»(قمشه‌ای،١٣٨٧: ٥٨). «در میان آثار سنایی غزنوی حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه از تمایز و تشخص قابل توجهی برخوردار است؛ زیرا در قالب داستان‌های آن، مجموعه‌ای از رمزها، نمادها و کاربردهای آنها به مخاطب ارائه می-شود. حدیقه‌الحقیقه از منظومه‌هایی است؛ که بر بسیاری از شاعران تأثیر گذارده است. سنایی با سرودن این منظومه، باب تازه‌ای را در سرایش منظومه‌های عرفانی در تاریخ ادب و عرفان گشود. شاعران بزرگی همچون خاقانی و نظامی به ترتیب تحفه‌العراقین و مخزن‌الاسرار را تحت تأثیر مستقیم این منظومه سرودند»(سیدصادقی و کبوتری، ١٣٩٨: ١٦٣).

این کتاب به سبب اهمیت مطالب، شیوائی نظم و اسلوب بدیع، در عهد خود نویسنده و در دورهٔ زندگانی وی شهرت یافته و خداوندان حکمت و دانش، ادباء عصر، بلغاء و شعرای زمان و مشایخ صوفیه بدان توجه نموده، اشعار آن را نقل مجالس خویش ساخته و در تألیفات خود آورده و بدین سبب در اندک مدتی صیت و آوازه آن در اطراف بلاد منتشر گشته و زبانزد خاص

و عام گردیده است(ر.ک: سنائی،۱۳۸۸، مقدمه ناشر).

حکایت

حکایت(tale) در لغت قصه‌ای کوتاه و مختصر است که به صورت نظم یا نثر نوشته می‌شود. حکایت در ادب فارسی از دیرباز به صورت مستقل یا به صورت داستانی فرعی رایج بوده است(ر.ک: میرصادقی،۱۳٦٦: ٤٢).

در ادب فارسی انواع گوناگون حکایت وجود دارد، قسمت اعظم این حکایت ها جنبه تعلیمی دارند. «گوینده نخست داستانی را روایت می‌کند و بعد از آن نتیجه حکمی، عرفانی، اخلاقی می گیرد. یا آن که خود حکایت به عنوان تمثیل در توضیح و تقریر بحثی که قبلاً مطرح شده، آمده است. در حقیقت طرح داستان جنبه ثانوی دارد و هدف اصلی اخذ و بیان نتیجه است. حکایتی موفق است که اولاً بین نتیجه آنها و داستان‌ها و ثانیاً بین داستان و مطلبی که داستان برای تایید و توضیح آن ذکر شده، ارتباط تنگاتنگ و منطقی برقرار باشد»(بی‌نیاز، ۱۳۸۷: ۵۳-۵۲).

بحث

اولین گونه مورد بررسی گفتمانی، گونهٔ «کنشی(Actionnel)» یا گفتمان هوشمند است که در آن کنش‌گر بر اساس دستوری که دریافت می‌کند، به عمل می‌پردازد(ر.ک: شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۱۷) در گونهٔ «القایی(Manipulation)» هر دو طرف کنش در تعامل و براساس باوری که در یکدیگر ایجاد می‌کنند، سبب شکل‌گیری معنا می‌شوند. در گونهٔ «اخلاقی- مرامی» دو طرف کنش، بر اساس وظیفهٔ اخلاقی- مرامی به کنش، روی می‌آورند. در گونهٔ »تعاملی همترازی»، «عوامل دخیل در تعامل، بر اساس نوع «همراهی» و هماهنگی مبتنی بر حسّی که به یکدیگر منتقل می‌کنند، به تعامل می‌پیوندند»(شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۲۰). این نظام، بر پایهٔ حس مشترک شکل می‌گیرد که در آن حالت، رابطهٔ جدیدی شکل می‌گیرد که رابطه‌ای مستقیم و فوری بین عامل حس‌آفرین و حس‌پذیر است.

آخرین گونهٔ گفتمانی، گونهٔ «رخدادی» است. به گفتهٔ «هرمان پارت (H. Parret)» در زیبایی‌شناسی پدیدارشناختی، حضوری از گونهٔ رخدادی اتفاق می‌افتد که بر اساس آن، توازن عناصر، بر صحنهٔ نشانه‌ها بر هم‌می‌خورد و امکان هم‌گونگی فاعل پدیدارشناختی و دنیای رو در روی او از بین می‌رود(ر.ک: شعیری، ۱۳۸۵: ۱٤۰) در این گونهٔ گفتمان، معنا محصول جریانی نامنتظر از نوع حسّی- ادراکی است که بر اساس آن، دو کنش‌گر، با هر دنیایی اعم از انسانی و

غیر انسانی پیوند برقرار می‌کنند و در این ارتباط، «شدنی» رخ می‌دهد(ر.ک: شعیری و وفایی، ١٣٨٨: ١٨-٢٣). نشانه- معناشناسی گفتمانی، بر گونهٔ رخدادی، حسّاس و عاطفی استوار است. در این فرایند، نشانه- معناست در هر زمان و مکانی از سخن، به گونه‌ای غیر منتظره اتفاق می‌افتند و همین امر دلالت بر گونهٔ رخدادی از حضور نشانه- معناها دارد.

گفتمان غالب در حکایت های حدیقه سنائی بر دو گونه هوشمند و شوشی است. به عنوان نمونه در حکایت «التمثیل آفتاب بصورت الفیل» موقعیت کنش‌گری براساس نظام گفتمانی هوشمند است:

بود شهری بزرگ در حدِ غور — و اندر آن شهر مردمان همه کور
پادشاهی در آن مکان بگذشت — لشکر آورد و خیمه زد بر دشت
داشت پیلی بزرگ با هیبت — از پی جاه و حشمت و صولت...

(سنائی،ج١، ١٣٩٧: ١٠٨).

کنش‌گر: دسته‌ای از کوران هستند که به اشتیاق شناخت فیل به خیمه گاه پادشاه می‌روند. شیء ارزشی: شناخت فیل است. کنش گذار: اشتیاق برای شناخت فیل. کنش پذیر: مردم شهر که در این اشتیاق با هم همراه هستند.

کنش‌یار: کوران به واسطه همراهی همدیگر؛ ضد کنش‌گر: کوری مردمان که باعث جلوگیری از شناخت صحیح است.

یا در حکایت کوتاه «حیات»:

زالکی کرد سر برون ز نهفت — کِشتک خویش خشک دید و بگفت
کای هم آنِ نو و هم آنِ کُهن — رزق بر تست هرچه خواهی کن....

(سنائی،ج١، ١٣٩٧: ١٤٠)

در الگوی کنشگری حکایت، ما در ظاهر کنش‌گر داریم، ولی کنش‌پذیر وجود ندارد. اما واقعیت این است که در یک گفتمان، گفته پرداز وقتی به ایجاد معنا می‌پردازد که (شریک گفتمانی) حضور داشته باشد. بنابراین این گفتمان نیز ناگزیر به حضور کنش‌پذیر است. در این حکایت، حضور مخاطب (گفته‌یاب) به عنوان کنش‌پذیر پر رنگ‌تر می‌شود.

شخصیت زال یک شخصیت آرمانی است، چرا که صفت ایمان به رزاقی خداوند در آن به کمال وجود دارد. همچنین شخصیت زال یک شخصیت نمادین است و تمثیلی دربارهٔ افراد با

ایمان، که به رزاق بودن خداوند ایمان دارند. و اگر ضرری به کشت و حاصل آن‌ها و همچنین به مال آنها وارد شود ایمانشان ضعیف نمی‌شود، چرا که این خداوند است که بدون هیچ دلیل رزق و روزی را می‌دهد. پس هر آن گونه که می‌خواهد نسبت به بندگانش عمل کند.

رزّاقیت خداوند؛ شیء ارزشی در این گفتمان است و ایمان پیرزن به آن (کنش‌یار)؛ ضد کنش‌گر را نیز می‌توان عدم اعتماد به رزاقیت خدا؛ دانست.

اما نمونه نظام گفتمانی شوشی در حکایات حدیقه را می‌توان در حکایت «التمثیل فی اصحاب تمنی السوء» مشاهده نمود:

راد مردی ز غافلی پرسید — چون ورا سخت جلف و جاهل دید
گفت هرگز تو زعفران دیدی — یا جز از نام هیچ نشنیدی
گفت با ماست خورده‌ام بسیار — صد ره و بیشتر نه خود یکبار....

(سنائی،ج۱،۱۳۹۷: ۱۱۰)

وضعیت ابتدایی رمان با شوش‌گر «جوانمرد (رادمرد)» شروع می‌شود. او بعد از دیدن جهالت و رفتار جلف شوش‌پذیر (فرد نادان)، برای آن که او را با نادانی خود آشنا کند (شی ارزشی: درک نادانی؛ شوش‌گذار: احساس وظیفه برای آشنا ساختن نادان به نادانی خود)؛ از او سوالی می‌پرسد (شوش‌یار: پرسش)، تا به این وسیله او را دچار چالش کند. اما فرد نادان، به عادت چهل خود، پاسخی جاهلانه و جلف به سئوال شوش‌گر می‌دهد (ضد شوش‌گر: جهالت).

مجموعهٔ نظام این حکایت، مبتنی بر احساس شکل می‌گیرد و کنش‌های این حکایت در نظام گفتمانی شوشی است.

شوش‌گر: رادمرد؛ شوش‌پذیر: فرد نادان؛ شیء ارزشی: درک نادانی- خودآگاهی- معرفت نفس؛ شوش‌گذار: احساس وظیفه رادمرد؛ شوش‌یار: ایجاد چالش؛ ضد شوش‌گر: جهالت

یا نمونه دیگر در حکایت طولانی «التمثیل فی تقصیر الصلوه»:

بوشعیب الأُبی امامی بود — که ورا هرکسی همی بستود
قائم‌الیل و صائم‌الدّهری — یافت از زهد در زمان بهری
برده از شهر صومعه برِ کوه — جَسته بیرون ز زحمت انبوه....

(سنائی،ج۱،۱۳۹۷: ۱۶۳)

«رغبت» گفته‌پرداز، گفتمان را با شناختی شوشی روبرو می‌سازد. به این دلیل که گفته‌پرداز(زن

بوشعیب) به یک تغییر و شوش ناگهانی می‌رسد. به صورت آنی در خود احساس «رغبت» می‌کند و متوجه دنیای بوشعیب می‌گردد. این رغبت، نشان از حضور گفته‌پرداز است. طرح این داستان ساده است و پیچیدگی خاصی ندارد. از آنجا که ویژگی شخصیت‌های حکایت، برجسته‌تر از حادثه ها می باشد، این طرح، طرح روشنگر و دارای پیرنگ باز است. زیرا داستان براساس نظم طبیعی حوادث پیش می‌رود. کنش‌های حکایت را به صورت زیر می‌توان برشمرد:

١.زن نسبت به دنیای پر از معرفت و قناعتِ شیخ میل پیدا می‌کند و با او در میان می‌گذارد.

٢.شیخ از پیشنهاد زن استقبال می‌کند.

٣.زن از بوشعیب فراتر می‌رود و در راه رسیدن به معرفت از شوهر خود پیشی می‌گیرد.

نظام گفتمانی حاکم بر حکایت از نوع شوشی است:

شوش‌گر: جوهره (زن بوشعیب)؛ شوش‌پذیر: بوشعیب؛ شیء ارزشی: معرفت به عبادت؛ شوش‌گذار: معرفت جوهره؛ شوش‌یار: تذکر زن به بوشعیب؛ ضد شوش‌گر: نعمات دنیا.

فرایند حسی-ادراکی گفتمان

بررسی فرآیند گفتمان در بُعد حسی ادراکی به معنای به کارگیری دیدگاه هستی‌مدار و پذیرش حضوری حسی ادراکی در ارتباط با دنیای پیرامون خود در تولید معناست. گرماس در کتاب «در باب نقصان معنا»(١٩٨٧) به جریان «گریز از واقعیت» اشاره می‌کند که براساس آن همیشه در مواجهه با چیزی، معنای واقعی آن پنهان مانده و معنای «انحرافی» آن چیز بروز می‌کند. یعنی در ارتباط با نشانه، به علت عدم امکان دسترسی به باطن و یا وجود اصلی نشانه، جز صورتی از آن قابل دریافت نیست. بنابراین رابطهٔ دال و مدلولی پاسخگوی تولیدات معنایی نخواهد بود و «جبران این نقصان معنا در مراجعه به علم پدیدارشناسی است که به معنی مطالعهٔ معنا در ارتباط تنگاتنگ آن با دنیای ادراک حسی جهت دستیابی به معنای واقعی و زنده است»(آیتی،١٣٩٢: ١١٢).

عالم احساس و ادراک سبب می‌شود که معنایی زنده شکل بگیرد. در این بستر، فرآیند حسی-ادراکی گفتمان حکایات حدیقه سنائی را بررسی می‌کنیم. شکل‌گیری معنا شاخصه‌هایی دارد که گرماس آن را دارای سه مرحله می‌داند: احساس و ادراک برونه‌ای، احساس و ادراک درونه‌ای و احساس و ادراک جسمانه‌ای(به نقل از شعیری،١٣٨٥: ٩٤).

این شاخصه‌ها در گفتمان «حدیقه» قابل دست‌یابی است. به طور نمونه در حکایت«التمثیل فی ترک النفس»:

آن شنیدی که تا خلیل چه گفت — وقت آتش به جبرئیل نهفت
کرد بیرون سر از دریچهٔ جان — کای برادر تو دور شو ز میان
گفت با جبرئیل اندر سِرّ — ربّ یسّر کنان در امر عسر...

(سنائی،ج۱،۱۳۹۷: ۱۹۶)

زمانی که «توکل بر معبود و گسستن از غیر او» نشانه‌گیری می‌شود، احساس و ادراک برونه‌ای شکل می‌گیرد. سپس با سخن ابراهیم (ع) مبنی بر «یافتن لذت ایمان» این قضاوت و تعبیر، ما را وارد مرحلهٔ احساس و ادراک درونه‌ای می‌کند و هنگامی که گفته‌پرداز می‌گوید:«چون به عشق از چنارت آتش جست/ آتش از آتشی بدارد دست» به احساس و ادراک جسمانه‌ای دست می‌زند.

به همین ترتیب زمانی که «توکل بر معبود و گسستن از غیر او» مورد هدف قرار می‌گیرد و در مرحلهٔ دالی قرار دارد، احساس و ادراک برونه‌ای شکل می‌گیرد و هنگامی که از «درک لذّت ایمان» سخن می‌راند، نوعی قضاوت و فعالیت شناختی سبب می‌شود که احساس و ادراک درونه‌ای خود را نشان دهد و در نهایت گفته‌پرداز می‌گوید: «چون خلیل آنِ خویشتن بگذاشت/ آتش از فعل خویش دست بداشت» این دست کشیدن آتش از ابراهیم(ع) نوعی عکس‌العمل جسمی است که به احساس و ادراک جسمانه‌ای منجر می‌گردد. این گونه، شاخص‌های حسی-ادراکی، شاعر را در تولید معنای زنده یاری می‌رساند.

مرحلهٔ نشانه گیری، سبب بروز ابعادی می‌گردد که به آنها می‌پردازیم:

در ابیات:

کرد بیرون سِرّ از دریچه جان — کای برادر تو دور شو ز میان
گفت با جبرئیل اندر سرّ — ربّ یسّر کنان در امر عسر
گشته از منجنیق حکم رها — گرد گردان چو گوی گردِ هوا
در چنان حال با نهیب خلیل — از سرِ اعتماد و حفظ وکیل
گفت هرچند پایم ای دلبند — هست بر گردن ضعیف ببند
دور کن یک زمان ز خویشتنم — تا بر او بی تو یک نفس بزنم

(همان، ١٩٧-١٩٦)

توکل به خدا و گسست از غیر او نشانه‌گیری می‌شود. و در پی آن مبدأ (گفته‌پرداز) و مقصد (توکل به خدا و گسستن از غیر او) شکل می‌گیرد.

سپس این رابطه سبب می‌شود نوعی حساسیت جسمانه‌ای بروز کند؛ به این ترتیب که گفته‌پرداز در جایگاه متوکل، تبعات دست رد زدن به کمک جبرئیل را به جان می‌خرد به امید کمک از سوی معبود. رد کردن کمک جبرئیل نوعی فعالیت جسمی است که از نتایج اصل نشانه‌گیری است. این چنین، اصل مهم نشانه‌روی به بروز رابطهٔ مبدأ و مقصد، جسمار، عمق و حضور منجر می‌گردد.

فرآیند زیبایی شناختی گفتمان

مـراحل فرایند زیبایی‌شناسی سنّتی را می‌توان چنین نمایش داد: «تلاقی شوش‌گر و دنیا، ذوب و یکی‌شدن شوش‌گر و دنیا، لذّت زیبایی‌شناختی»(شعیری، ١٣٨٥: ٢١٨).

فرآیند زیبایی‌شناسی حکایات، آنچنان که خواندیم، تابع چند فعالیت است که به نمونه‌ای در حدیقه اشاره می‌کنیم. در حکایت التمثیل فی تقصیر الصلوه؛ در ابتدای گفتمان، «زن» از بقیهٔ عالم منفک می‌شود:

گر بخواهی ترا حلال شوم　　به قناعت ترا عیال شوم
به قناعت زیم به کم راضی　　نکنم یادِ نعمت ماضی

(سنائی،ج١، ١٣٩٧: ١٦٣)

این ناپیوستگی و تفکیک در تعامل با بوشعیب، صحنهٔ زیبا را می‌آفریند:

گفت بخ بخ رواست بپسندم　　گر قناعت کنی تو خرسندم

(همان)

یکی از انواع فرایند گفتمانی که سبب دریافتی زیبایی‌شناختی می‌شود، بیداری حسّی- ادراکی است. دریافت زیبایی‌شناختی، «نوعی خواستن دوجانبه و دیدار در مسیری است که فاعل و مفعول در سر راه یکدیگر قـرار مـی‌گیرند و بـه سوی یکدیگر کشش دارند»(شعیری، ١٣٨٥: ٢٠١). ایـن کـشش متقابل باعث تغییر رابطهٔ انسان با دنیا و شفّافیت انسان بر دنیا و دنیا بر انسان و بیداری حسّی- ادراکی می‌شود و همین مسأله، مـعنایی غـیر مـنتظره را می‌آفریند و در نهایت جریان زیبایی‌شناختی، را آن‌چنان که در ابیات فوق خواندیم، ایجاد می‌کند.

در این حکایت، انفکاکِ «زن» از دنیا و پیوستن به بوشعیب را با واژۀ «قناعت» قرین ساخته و با تفکیک میان دو دنیای قبل و بعد «زن» که یکی غرق نعمت و دیگری همراه با قناعت است، به «تولید معنا» می‌پردازد:

به قناعت زیم به کم راضی نکنم یادِ نعمت ماضی

سنائی به نوعی تفکیک دست می‌زند و با گسست در جریان پیوسته، ساختاری زیبایی شناسی را به وجود می‌آورد.

در گفتمان حاضر، شوش‌گر زیبایی‌شناس در ارتباط با دنیا، حواس خود را بیدار می‌کند و از این طریق به شکل‌گیری فضای اشتیاق و «رغبت» دست می‌زند:

«زنی از اتّفاق رغبت کرد»

البته این رغبت پس از «دیدن» و استفاده از حواس بینایی اتفاق افتاده است. آنجا که زن، بوشعیب را در حالات زاهدانه می‌بیند:

قائم‌الیل و صائم‌الدّهری یافت از زهد در زمان بهری

برده از شهر صومعه برِ کوه جَسته بیرون ز زحمت انبوه

(سنائی،ج۱،۱۳۹۷: ۱۶۳)

و مسألۀ رغبت خویش را به شکلی زیبا و متناسب با دنیای بوشعیب، مطرح می‌کند:

به قناعت زیم به کم راضی نکنم یادِ نعمت ماضی

شوش‌گر نسبت به دنیایی که با آن همزیستی می‌کند، احساس بیگانگی کرده و به دنیای سراسر زهد و قناعت بوشعیب رغبت می‌کند. گویی آن همه نعمت ماضی، در نظر او و به پیش «قناعت» دنیای بوشعیب، به چیزی نمی‌ارزد.

با دقت بیشتر و تعمق در گفتمان، می‌توان مشخصات فرآیند زیبایی شناسی مدرن را در این حکایت پیدا کرد: مراحل فرآیند زیبایی شناسی مدرن را به شکل زیر ارائه نموده‌اند:

«همزیستی شوش‌گر و دنیا← برش و قطع ارتباط با گونه‌های معمول← دریافت حسی-ادراکی جدید← حضور زیبایی شناسی← نمایه یا بروز جسمانه‌ای (جسمار)»(عبداللهی،۱۳۹٤: ۱٦۱).

سنائی با ایجاد دو دنیای متفاوت با ویژگی‌های مختلف به تولید معنا در بستر فرآیند زیباشناسانه‌ای اقدام کرده که در آن «زن» پس از طی مراحل اولیه فرآیند مذکور، با حضور

زیبایی شناسی خود، حتی از استاد و قطب خود پیشی گرفته و این برتری با بروز جسمانه‌ای در حکایت، نمایه می‌شود:

تو نماز ار نشسته کردستی	نیمه‌ای از وظیفه خوردستی
بیش یک نیمه از وظیفه مخواه	از من ای شیخ کردمت آگاه
که نماز نشسته را نیمی	مزد استاده است تقسیمی
چون تو نیمی عباده بگذاری	جمله را مزد چشم چون داری
جمله بگذار و مزد جمله بخواه	ورنه این طاعتست عین گناه

(سنائی،ج١٣٩٧،١: ١٦٤)

فرآیند شناختی گفتمان

طرح مسألهٔ شناخت در حوزهٔ گفتمان، دیدگاه ارتباطی و منفعل را کنار گذاشته به دیدگاهی گفتمانی (شناخت تعاملی) می پردازد که در ادامه به ابعاد آن می‌پردازیم:

ارتباط بُعد شناختی و فعل «دانستن» در حدیقه‌الحقیقه

وقتی راوی در حکایت «التمثیل آفتاب بصورت الفیل» دربارهٔ شناخت کوران از موجودیت فیل، سخن می‌گوید؛ در واقع کوران را با فعل «دانستن» وصف می‌کند. اما این «دانستن» لزوماً به شناخت حقیقی، منجر نشده است. هر کدام از این افراد، آنچه را به وسیلهٔ ادراکات فردی به آن رسیده، باور کرده و شناخت آنان براساس این «باور» شکل می‌گیرد. هنگامی که «شناخت» بروز و ظهور یافت، فعل «دانستن» رخ می‌دهد.

در حکایات حدیقه سنائی گاهی با شناختی از نوع فنی مواجهیم؛ ما در مقابل چیزی قرار می‌گیریم که شیء با عملکرد فنی است. اما از میانه حکایت وارد گفتمان اسطوره‌ای می‌شویم که «حضور ما را پر می‌کند و به جای تأثیر بر دانسته‌های ما، باور ما را مورد هدف قرار می‌دهد. حضور اسطوره‌ای، حضوری قوی و قدرتمند است که دیگر نیاز به استدلال و صغری و کبری چیدن ندارد. پس شناخت اسطوره‌ای به جای آنکه دانش آفرین باشد، باور آفرین است. نوعی حضور که گریز از آن غیرممکن است، جنس آن رخدادی است»(شعیری، ١٣٨٥: ٥٦-٥٥). این گفتمان، ترکیبی و مبتنی بر شناختی فنی و سپس اسطوره‌ای است که شوش و تغییر از پایه‌های اساسی آن است. به طور مثال در حکایت: التمثیل فی اصحاب تمنی السوء؛ گفته‌پرداز به بیان و ارائهٔ دانسته‌های خود پرداخته و ما را وارد رابطه‌ای تعاملی می‌کند. در پس این «بیان»، فعل

دانستن حضور دارد. در هر یک از این بیانات، یکی از جنبه‌های «معرفت» حضور داشته و باعث شده است که گفته‌پرداز به آگاهی درمورد این معارف برسد و به گونه‌ای ادبی آن را بیان کند:

آنکه او نفس خویش نشناسد　　نفس دیگر کسی چه پرماسد

(سنائی،ج۱،۱۳۹۷: ۱۱۱)

در این بیت، به طور مشخص، مسیر پیش گفته: باور> شناخت > دانستن؛ طی شده و اکنون به مرحله بیان دانسته‌ها رسیده است.

آگاهی یا همان دانستن باعث شده که گفته‌پرداز از زبان «رادمرد»، ادعای بیهوده مدعی را زیر سوال ببرد:

انبیا عاجزاند از این معنی　　تو چرا هرزه می‌کنی دعوی

(همان)

به این ترتیب دانستن و آگاهی گفته‌پرداز باعث شده است که گفتمان، شکل بگیرد.

از آن‌جا که در دانستن، اطلاعاتی از یک قطب به قطب دیگر منتقل می‌شود، می‌توان آن را با بُعدشناختی که درحقیقت انتقال اطلاعات از عاملی به عامل دیگر است، مرتبط دانست. فعل مؤثر دانستن گونه‌ای ساده و کاملاً ملموس نیست. بلکه باید این فعل را در معنا و محتوای گفتمان حکایات حدیقه جستجو کنیم. به طور مثال در حکایت «التمثیل فی قوم یوتون الزکوه» وقتی پدر به پسر می‌گوید:

قِسم تو بی وصی و بی‌انباز　　من به حق دادم او دهد به تو باز

(سنائی،ج۱،۱۳۹۷: ۱۲۳-۱۲۲)

به این دانستن و آگاهی رسیده که خداوند «جبّار» است و عوض آنچه را که در راه او می‌دهد را به پسرش خواهد برگرداند. همین طور است وقتی می‌گوید:

هر یکی را عوض دهد هفتاد　　چون در بست بر تو ده بگشاد

(همان)

اینجا هم آگاهی و دانستن به ایجاد معنا منجر می‌شود.

در این گفتمان «باور» مقدم بر دانستن است. در تک تک تصاویر فوق در کنار آگاهی، باور هم وجود دارد:

باور به اینکه خدا جبّار است؛ باور به اینکه خدا اهل ظلم نیست؛ خدا کارپرداز و کارساز است؛

خدا برای دنیا و آخرتِ بنده کافی است؛ اگر خدا دری را بست، درهای دیگری به روی بنده خویش می‌گشاید.

پس می‌بینیم که باور و دانستن در این گفتمان گره خورده‌اند تا به ایجاد معنا در بُعد معنا شناختی منجر شوند؛ چرا که هر دو از دنیای شناختی‌اند. در حقیقت دانستن و باور داشتن سبب ایجاد ارتباط و شناخت می‌گردد و این شناخت از گفته‌پرداز به گفته یاب در جریانی تعاملی، منتقل می‌شود.

در گفتمان عرفانی، موضوع شناخت و فعل دانستن، تنها در بستر متن به گفته یاب منتقل نشده. بلکه در شکل‌گیری این شناخت از دایره‌المعارف ذهنی مخاطب و دانسته‌های قبلی او، استفاده می‌شود. به طورمثال وقتی، در گفتمان از ابلیس سخن گفته می‌شود، گفته‌یاب با رجوع به دایره المعارف ذهنی خود، «آن را برابر با «رهزن ایمان» و «منشأ پلیدی و گناه» می‌داند»(ر.ک: محمدی،١٣٨٨، ٤٩-٤٨). و در واقع قسمتی از شناخت و باور، این‌چنین شکل می‌گیرد.

در حکایت «فی شأن عیسی علیه السلام»؛ توصیف شخصیت ابلیس رانده شده و عصمت و پاکی حضرت عیسی(ع) به صورت مستقیم، انجام شده است:

گفت ای رانده ای سگ ملعون　　به چه کار آمدی برم به فسون
جایگاهی که عصمت عیسی است　　مر ترا کی در آن مکان مأوی است

(سنائی،ج١،١٣٩٧: ٤٩٦)

گفته‌پرداز می‌داند که شیطان رانده شده درگاه خداوند و عیسی(ع) است و این دانستن و شناخت را به گفته یاب، منتقل می‌کند.

گفته‌پرداز باور دارد که کوچک‌ترین دلبستگی به تعلقات دنیا، در دایره ملک ابلیس است. و این باور را از طریق گفتگوی عیسی(ع) و ابلیس، به گفته یاب منتقل می‌کند:

گفت بر من تو زحمت آوردی　　در سرایم تصرّفی کردی
با من آخر تکلّف از چه کنی　　در سرایم تصرّف از چه کنی
ملک دنیا همه سرای منست　　جای تو نیست ملک و جای منست
ملک من به غصب چون گیری　　تو به عصمت مرا زبون‌گیری
گفت بر تو چه زحمت آوردم　　قصد ملکت بگو که کی کردم
گفت کین سنگ را که بالش تست　　نه ز دنیاست چون گرفتی سست

(همان)

همچنین گفته‌پرداز باور دارد که راه رهایی از بند ابلیس، رهایی از تعلقات دنیوی است:

عیسی آن سنگ را سبک انداخت　　شخص ابلیس زان سبب بگداخت
گفت خود رستی و مرا راندی　　هر دوان را ز بند برهاندی
با تو زین پس مرا نباشد کار　　ملکت من تو رو به من بگذار

(سنائی،ج۱،۱۳۹۷: ٤٩٧)

و این باور را به گفته‌یاب منتقل می‌کند.

بنابراین، گفته‌پرداز می‌داند و باور دارد و به این شناخت رسیده است که عیسی (ع) مظهر اخلاق و انقطاع از دنیاست، همانطور که در دایره‌المعارف ذهنی گفته‌یاب نیز چنین شناختی از عیسی (ع) موجود است. همان‌طور که این شناخت در مورد ابلیس، در دایره‌المعارف ذهنی گفته‌پرداز و گفته‌یاب وجود دارد. کارکرد گفتمان حاضر، «تولید معنا» در بستر این شناخت برای انتقال دانسته‌ها و باورهای موجود در آن است. بدین ترتیب گفته‌پرداز با دانستن و باور خود، شناختی را منتقل می‌کند که گفته‌یاب در آن مشارکت فعال دارد.

زاویهٔ دید و مسأله شناخت در حدیقه‌الحقیقه

زاویهٔ دید به دلیل جهت مندی و ارتباط مبدأ و مقصد با مسأله شناخت مرتبط گردیده است، می‌توان در این بُعد (فرآیند شناختی) از گفتمان به زاویهٔ دید حاکم بر حکایات حدیقه سنائی؛ پرداخت.

به طورمثال در همان حکایت التمثیل آفتاب بصورت الفیل؛ آن چه زاویهٔ دید این گفتمان را می‌سازد، زاویهٔ دید گزینشی و زاویهٔ دید ویژه است. از آن‌جهت که گفته‌پرداز (کوران)حس اشتیاقش برای شناخت مقصود (فیل) برانگیخته شده و به توصیف او برای مردم مشتاق شهر (گفته‌یاب) می‌پردازد؛ زاویهٔ دید گزینشی به کار برده است. نمونهٔ انتخاب شده به نوعی معرّف همهٔ وجوه دیگر است. گزینش یک وجه از وجوه مختلف به عنوان نمونه‌ای کامل و برتر به معنی کنارگذاشتن و بی‌اهمیت دانستن و در اینجا «ندیدن» دیگر گونه‌ها است. و از طرفی، به دلیل اینکه به توصیف جزیی و ریزنگرانهٔ فیل می‌پردازد، از زاویهٔ دید ویژه استفاده کرده است؛ یعنی، وقتی گفته‌پرداز به توصیف مقصود (آن‌چنان که شناخته است) می‌پردازد، به صورت ویژه او را وصف می‌کند. بنابراین در پسِ این توصیفات که با استفاده از زاویهٔ دید ویژه و گزینشی،

رخ داده است، تجمیعی کلی شکل گرفته و در نهایت راوی به نوعی تصویر سازی دست زده است.

فرآیند شناختی گفتمان در بستر آمیختگی طرحواره‌ای

در بسیاری از اشکال هنری و ادبیات شفاهی و نوشتاری سراسر دنیا نمونه‌هایی از حیوانات سخن‌گو وجود دارند. ترنر (Turner.M) در «کتاب ذهن ادبی» به پایه‌های مفهومی این نوع از قصه‌ها اشاره می‌کند. ترنر مشاهده کرده است که در این داستان‌ها حیوانات سخن‌گو بازگوکننده آمیختگی‌های مفهومی بسیار پیچیده‌ای هستند. برای نمونه، مزرعهٔ حیوانات نوشتهٔ جورج اورول؛ رویدادهایی را در یک مزرعه به تصویر می‌کشد که در آن حیوانات بر علیه مزرعه‌دار بی‌رحم خود دست به شورش می‌زنند(Turner,1996:23) .

در این داستان حیوانات صحبت می‌کنند، فکر می‌کنند و به طریقی انسانی دارای رفتار و احساساتی انسانی هستند. ترنر اذعان می‌دارد این نکته درست است که در واقعیت حیوانات با هم ارتباط برقرار می‌کنند، ولی ما هرگز شاهد این صحنه نبوده‌ایم که حیوانات با نظام پیچیده‌ای از نمادها مانند زبان انسان با هم ارتباط برقرار کنند (حتی طوطی و مرغ مینا نیز تنها توانایی تقلید صدای انسان‌ها را دارند و زبان آنها فاقد جنبهٔ خلاقانه است). توانایی ما در تصور حیوانات سخن‌گو نمونه‌ای از انسان‌انگاری است که در آن ویژگی‌هایی از انسان به چیزهایی غیر از انسان نسبت داده می‌شود و ادبیات عامیانه سراسر دنیا، گواه این مسأله هستند. طبق نظر ترنر این جنبه بنیادین شناخت بشر از آمیختگی مفهومی ناشی می‌شود که در آن یکی از فضاهای درونداد مربوط به انسان و ویژگی های اوست و فضای درونداد دیگر مربوط به موجودات غیرانسانی، در اینجا حیوانات، می‌باشد. در هیچ یک از این دروندادها حیوانات صحبت نمی‌کنند بلکه تنها در فضای آمیخته است که این ویژگی‌ها ظاهر می‌شوند(ر.ک: اردبیلی،١٣٩٢: ٦١). ایوانز و گرین (٢٠٠٦) خاطرنشان می‌کنند که این نوع از تلفیق نشان می‌دهد که نظریه آمیختگی را می‌توان در فرایند قراردادی کردن سهیم دانست: یعنی لازم نیست هر بار که می‌خواهیم دربارهٔ حیوانات خیالی بنویسیم یا بخوانیم آمیختگی جدیدی ایجاد کنیم، چرا که یک آمیختگی طرحواره‌ای برای حیوانات سخن‌گو وجود دارد که در فرهنگ ما نهادینه شده و به طور مستمر تغییر می‌کند و قوت می‌یابد(ر.ک: اردبیلی، همان: ٦٢).

فرآیند شناخت در برخی حکایات حدیقه سنائی نیز، در بستر همین طرحواره، شکل می‌گیرد

و گفته‌پرداز با استفاده از نقش‌های نمادین و قراردادی که برای هر یک از حیوانات وجود دارد به «تولید معنا» پرداخته و از این طریق فعل دانستن را به گفته‌یاب منتقل می‌کند.

به طور مثال در حکایت «بلبل و زاغ» با دو دروندادِ مواجه هستیم. یکی از آنها دارای قالب مربوط به تعامل دو حیوان است، تا جایی که ما از رفتار جانوران آگاهیم، چنین تعاملات پیچیده و حساب شده‌ای در میان حیوانات بخصوص بین دو حیوان از دو نوع مختلف در طبیعت وجود ندارد. ولی نمونه این چنین تعاملی که به عنوان یک کنش اجتماعی که فردی از فرد دیگر عیب‌جویی کرده و یا او را به سخره بگیرد و یا به بیانی دیگر تمایلات نژادپرستانه در زندگی روزمره انسان‌ها، وجود دارد و کم و بیش دیده می‌شود.

دروندادِ دوم مربوط به قدرت استدلال زاغ پس از به دام‌افتادن است. که این ویژگی نیز تا آنجا که به ما مربوط می‌شود و از آن اطلاع داریم در حیوانات، موجود نیست. ویژگی‌ای که در زندگی انسان‌ها وجه برجسته و غالبی دارد.

در این گفتمان، بلبل کنش‌گری‌ست که تمثیلی از انسان‌های خود خواه و خودپرست است و شخصیت زاغ تمثیلی است از انسان‌های زشت رو و مردمان عادی جامعه و گفته‌پرداز به انتقال شناخت، به صورت کنایی و غیرمستقیم و با استفاده از شخصیت‌های تمثیلی اقدام می‌کند.

مربع معناشناسی

یکی از اصول معناشناسی، مربع معناشناختی است که ژرف‌ساختی از گفتمان است. کورتز مربع معناشناسی را «نوعی بازنمود دیداری و واضح از مقوله‌ای معناشناختی» می‌داند. پس منطقی است اگر بگوییم مربع معناشناسی قادر به فشرده و ساده‌کردن مباحث تجزیه و تحلیل کلام است. «مربع معناشناسی که گرماس آن را بتدریج بنیاد نهاد، بر ارتباط مقوله‌ای (متضاد) استوار است؛ این مربع از چهار قطب تشکیل شده است. دو قطب بالایی مقولهٔ اصلی یعنی گروه متضادها است. با منفی کردن هریک از این متضادها، دو قطب پایینی مربع شکل می‌گیرد که می‌توان آن را گروه نقض متضادها خواند. تفکر حاکم بر این مربع، اساس حرکت را «نه» می‌داند؛ یعنی تا به چیزی «نه» نگوییم، نمی‌توانیم به سمت متضاد آن حرکت کنیم»(شعیری، ۱۳۸۱: ۱۲۸-۱۲۶).

به طورمثال در حکایت التمثیل فی ترک النفس، ابراهیم (ع) هرچند میل به نجات از آتش نمرود دارد. اما این مقصود را از کسی جز خداوند نمی‌خواهد و جز از او مدد نمی‌جوید. در

واقع ابراهیم (ع) بین اعتماد و توکل بر خدا و کمک گرفتن از جبرئیل، راه اول را بر می‌گزیند و علاوه بر نجات از آتش، در امتحان بالاتر یعنی «توکل» نیز سربلند بیرون می‌آید:

گفت هرچند پایم ای دلبند — هست بر گردن ضعیف ببند
دور کن یک زمان ز خویشتنم — تا بر او بی تو یک نفس بزنم
عصمتِ او دلیل من نه بس است — علم او جبرئیل من نه بس است
بی تو بر درگهش تو حاضر شو — چشم بر دوز و پس تو ناظر شو
یکسو اندر حظّ خود ز میان — تا بیابی تو لذّت ایمان
چون به عشق از چنارت آتش جست — آتش از آتشی بدارد دست
چون خلیل آنِ خویشتن بگذاشت — آتش از فعل خویش دست بداشت

(سنائی،ج ۱،۱۳۹۷: ۱۹۷)

پس مربع معناشناسی گفتمان، اینگونه ترسیم می‌گردد:

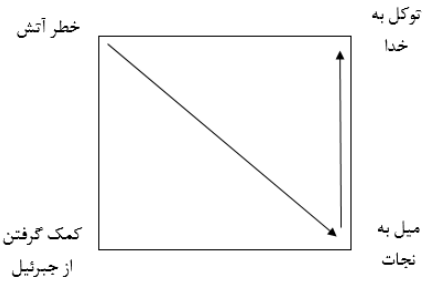

نتیجه‌گیری

بعد از بررسی حکایات حدیقه سنایی با ابزارهای نشانه- معناشناسی، نتایج زیر به دست آمد:

سطوح مختلف نشانه - معناشناسی عبارتند از: سطوح شناختی، حسی- ادراکی، عاطفی و زیبایی‌شناسی. در این تحقیق به این نتیجه دست یافتیم که گفتمان‌شناختی در حکایات حدیقه‌الحقیقه به عنوان یک گفتمان عرفانی، از جایگاه مهم‌تری برخوردار است و با توجه به رویکرد چنین گفتمانی، فرآیند شناختی در حکایات حدیقه مسیر متفاوت و گوناگونی را طی می‌کنند.

در گونه‌های مختلف گفتمانی، تولید معنا؛ فرآیند معینی را طی می‌کنند؛ در گفتمان‌های شناختی حدیقه سنایی، عواملی همچون «ارتباط فعل مؤثر دانستن»و باور داشتن با مسألهٔ شناخت مطرح می‌گردد و همچنین به ارتباط زاویهٔ دید با شناخت پرداخته می‌شود. و همچنین به این نتیجه

رسیدیم که در برخی حکایات حدیقه، تولید معنا در بستر آمیختگی طرحواره‌ای به شناخت منجر می‌شود.

در بررسی نظام‌های گفتمانی موجود در حدیقه‌الحقیقه، گونه‌های مختلف این نظام‌ها ازجمله القایی، هوشمند و شوشی، مشاهده شد و نظام غالب نظام‌های هوشمند و شوشی است.

منابع

کتاب‌ها

احمدی، بابک (۱۳۷۸) **ساختار و تأویل متن**، تهران: نشر مرکز.

اخوت، احمد (۱۳۷۱) **دستور زبان داستان**، اصفهان: فردا.

ایگلتون، تری (۱۳۸۰) **پیش درآمدی بر نظریه ادبی**، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.

بی‌نیاز، فتح الله (۱۳۸۷) **درآمدی بر داستان‌نویسی و روایت‌شناسی**، تهران: افراز.

پراپ، ولادیمیر (۱۳٦۸) **ریخت‌شناسی قصه‌های پریان**، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران: توس.

سنائی، مجدود بن آدم (۱۳۸۸) **دیوان**، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات سنائی.

سنائی، مجدود بن آدم (۱۳۹۷) **حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه**، محمدجعفر یاحقی و سید مهدی زرقانی، تهران: نشر سخن.

شعیری، حمیدرضا و ترانه وفایی (۱۳۸۸) **راهی به نشانه- معناشناسی سیّال**: با بررسی موردی «ققنوس» نیما، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۵) **تجزیه تحلیل نشانه- معناشناسی گفتمان**، تهران: سمت.

شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۸ب) **مبانی معناشناسی نوین**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

گرماس، آلژیرداس ژولین (۱۳۸۹) **نقصان معنا**، ترجمه و شرح حمیدرضا شعیری، تهران: علم.

محمدی، هادی (۱۳۸۸) **چهره شیطان در متون عرفانی**، مشهد: اترک.

میرصادقی، جمال (۱۳٦٦) **عناصر داستان**، تهران: شفا.

مقالات

آیتی، اکرم. (١٣٩٢). **بررسی نشانه- معناشناسی گفتمان در شعر پی دارو چوپان نیما یوشیج**. *جستارهای ادبی مجله علمی پژوهشی*، ٤٦(١)، ١٠٥-١٢٤.

سیدصادقی، سیدمحمود، کبوتری، جواد. (١٣٩٨). **تفسیر و تحلیل گیاهان نمادین و اساطیری در حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه سنائی غزنوی**. فصلنامهٔ علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی(دهخدا)، ١١(٤١)، ١٦٣-١٩١.

شعیری، حمیدرضا. (١٣٨٨ الف). **از نشانه‌شناسی ساختارگرا تا نشانه معناشناسی گفتمانی**. *نقد ادبی*، ٨(٢)، ٣٣-٥٢. Dor:20.1001.1.20080360.1388.2.8.4.1

شعیری، حمیدرضا. (١٣٨٦). **رابطهٔ نشانه‌شناسی با پدیدارشناسی با نمونه‌ای تحلیلی از گفتمان ادبی- هنری، ادب‌پژوهی**. *فصل‌نامهٔ تخصّصی زبان و ادبیّات فارسی*، ١(٣)، ٦١-٨١.

شعیری، حمیدرضا، انتظاری ملکی، سعیده. (١٣٩٢). **تحلیل وجه القایی زبان تصویری تبلیغات از دیدگاه کنشی و تنشی براساس رویکرد نشانه- معناشناختی (بررسی موردی: گفتمان تبلیغاتی داخلی و خارجی)**. *زبانشناسی و گویش های خراسان*، ٥(٩)، ٩٥-١١٧.
Doi: 10.22067/lj.v5i9.37339

قمشه‌ای، سیداحمدرضا. (١٣٨٧). **درنگی بر گزیده حدیقه الحقیقه**. *کیهان فرهنگی*، (٢٦٨). **٥٨-٦٢**.

حسن زاده میرعلی، عبدالله، کنعانی، ابراهیم. (١٣٩٠). بررسی الگوی نشانه- معناشناسی گفتمانی در شعر قیصر امین‌پور. *پژوهش های ادب عرفانی (گوهر گویا)*، ٥(٢). ١١٥-١٣٦.

پایان‌نامه‌ها

اردبیلی، لیلا (١٣٩٢) **معناشناسی شناختی و کارکرد نظریه آمیختگی مفهومی در قصه‌های عامیانه ایرانی**، رسالهٔ دکتری، دانشگاه پیام نور، مرکز تحصیلات تکمیلی.

عبداللهی، هنگامه (١٣٩٤) **تحلیل نشانه معناشناسی منتخبی از غزل‌های حسین منزوی**، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

منابع لاتین

Fauconnier, G & Mark Turner (2002) **The Way We Think: Conceptual Blending and the Mind's Hidden Complexities**. New York: Basic Books.

Fauconnier, G. (2007) **"Mental Spaces." In Geeraerts**, Dirk and Hubert Cuyckens, editors. The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics.

Mandler, J. (1984) **Stories, Scripts, and Scenes: Aspects of Schema Theory**. Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.

Turner, M (1996) **The Literary Mind**. Oxford: Oxford University Press.

References

Books

Ahmadi, Babak (1999) **Text Structure and Interpretation**, Tehran: Markaz Publishing.

Biniaz, Fathollah (2008) **An Introduction to Fiction and Narrative Studies**, Tehran: Afraz.

Eagleton, Terry (2001) **An Introduction to Literary Theory**, translated by Abbas Mokhber, Tehran: Markaz Publishing.

Garmas, Algerdas Julien (2010) **Meaninglessness**, translation and description by Hamidreza Shairi, Tehran: Alam.

Mirsadeghi, Jamal (1987) **Elements of the story**, Tehran: Shafa.

Mohammadi, Hadi (2009) **The face of the devil in mystical texts**, Mashhad: Atrak.

Okhot, Ahmad (1993) **Grammar of the story**, Isfahan: Farda.

Propp, Vladimir (1989) **Morphology of fairy tales**, translated by Fereydoun Badrahai, Tehran: Toos.

Sanai, Majdood Ibn Adam (2009) **Divan**, by Mohammad Taghi Modarres Razavi, Tehran: Sanai Publications.

Sanai, Majdood Ibn Adam (2019) **Hadiqah al-Haqiqah and Shari'ah al-Tariqah**, Mohammad Jafar Yahya and Seyyed Mehdi Zarghani, Tehran: Sokhan Publishing.

Shairi, Hamidreza (2006) **Sign Analysis-Semantics of Discourse**, Tehran: Samat.

Shairi, Hamidreza (2009b) **Fundamentals of Modern Semantics**, Tehran: Organization for the Study and Compilation of University Humanities Books (Position).

Shairi, Hamidreza and Taraneh Vafaei (2009) **A Way to Sign - Fluid Semantics: A Case Study of Nima "Phoenix"**, Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Articles

Ayati, Akram. (2014). **A study of the sign-semantics of discourse in the poem of the shepherd Nima Yoshij**. *Literary Essays Journal of Scientific Research*, 46 (1), 105-124.

Doi: 10.22067 / lj.v5i9.37339

Hassanzadeh Mir Ali, Abdullah, Kanaani, Ibrahim. (2012). **Investigating the pattern of sign-discourse semantics in Qaisar Aminpour's poetry**. *Research in Mystical Literature (Gohar Goya)*, 5 (2). 115-136.

Poetry, Hamid Reza (2008). T**he relationship between semiotics and phenomenology with analytical examples from literary-artistic discourse, literature research**. *Specialized Quarterly of Persian Language and Literature*, 1 (3), 61-81.

Poetry, Hamid Reza (2010a). **From structuralist semiotics to discourse semantics**. *Literary Criticism*, 8 (2), 33-52. Dor: 20.1001.1.20080360.1388.2.8.4.1

Qomshei, Seyed Ahmad Reza. (2009). **Delay on the selection of Hadiqah al-Haqiqah**. *Cultural Universe*, (268). 58-62.

Seyed Sadeghi, Seyed Mahmoud, Kabutari, Javad. (2020). **Interpretation and analysis of symbolic and mythical plants in Hadith, Al-Haqiqah and Sharia of Ghaznavid Sanai method**. *Scientific Quarterly of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 11 (41), 163-191.

Shairi, Hamidreza, Entezari Maleki, Saeedeh. (2014). **Inductive analysis of the visual language of advertising from the perspective of action and tension based on the sign-semantic approach (Case study: internal and external advertising discourse)**. *Linguistics and dialects of Khorasan*, 5 (9), 95-117.

Theses

Abdollahi, Hengameh (2015) **Analysis of selected semantic signs from the lyric poems of Hossein Manzavi**, Master Thesis, Shiraz University, Faculty of Literature and Humanities.

Ardabili, Leila (2013) **Cognitive Semantics and the Function of Conceptual Blending Theory in Iranian Folk Tales**, PhD Thesis, Payame Noor University, Center for Graduate Studies.

Latin references

Fauconnier, G & Mark Turner (2002) **The Way We Think: Conceptual Blending and the Mind's Hidden Complexities**. New York: Basic Books.

Fauconnier, G. (2007) **"Mental Spaces." In Geeraerts**, Dirk and Hubert Cuyckens, editors. The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics.

Mandler, J. (1984) **Stories, Scripts, and Scenes: Aspects of Schema Theory**. Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum Associates.

Turner, M (1996) **The Literary Mind**. Oxford: Oxford University Press.

Scientific Quarterly of Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts
(Dehkhoda)
Volume 14, Number 51, Spring 2022, pp. 268-294
Date of receipt: 15/9/2020, Date of acceptance: 17/11/2020
(Research Article)
DOI: 10.30495/dk.2022.690482

A study of the semantic sign of Garmas discourse in selected anecdotes of Hadiqah al-Haqiqah Sanai

Farahnaz Ahmadi[1], Dr. Fatemeh Emami[2], Dr. Shahin Ojagh Alizadeh[3]

Abstract

Discursive semiotics is the outcome of construct-oriented semiotics and anecdotes system of semantic studies. This view believes that the flow of "semantic production" is subject to a process in which sign-semantic factors are involved. Semiotics of discourse, in the form of processes and in different aspects of cognitive, sensory-perceptual, emotional and aesthetic, etc. It's raised.

The aim of this study was to investigate the semantic signs of Hadigheh al-Haqigheh anecdotals using library research method and descriptive-analytical analysis. It was concluded that in the study of discourse systems in Hadigheh al-Haqqeh, different types of these systems, including Intelligent and Shushi, can be seen that the dominant discourse systems are hadigheh. Cognitive discourse has a more important position in hadigheh anecdote as a mystical discourse, and according to the approach of such discourse, the cognitive process takes a different and sometimes different path in hadigheh anecdote. In the cognitive discourses of Hadigheh Sanaee, factors such as the relationship between effective verb knowing and believing with the question of cognition are discussed and also the relationship between the angle of vision and cognition is discussed. We also concluded that in some haddigheh anecdote, the production of meaning in the context of schema fusion leads to cognition.

Keywords: Sign-Semantics, Garmas, Hadiqah al-Haqiqah,anecdotes, Sanai.

This work is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License.

[1] . PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Roudehen Branch, Islamic Azad University, Roudehen, Iran. Falakam78@gmail.com
[2] . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Roodehen Branch, Islamic Azad University, Roodehen, Iran. (Corresponding Author)fatemehemami@riau.ac.ir
[3] . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Roodehen Branch, Islamic Azad University, Roodehen, Iran. alizade@riau.ac.ir